



## «عیسی فرمود: "من شبان نیکو هستم"»

خود را به جهان فرستاد تا ما بوسیله او حیات داشته باشیم" (رساله اول یوحنا باب ۴ آیه ۹). بالا بردن عیسی بر روی صلیب زیباترین شمایل شبان نیکو را مجسم و منعکس میکند، او از این راه، عشق و محبت خود را به گوسفندانش ثابت نمود تا آنها حیات یابند و آنرا به طور کامل داشته باشند. "من شبان نیکو هستم، شبان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا میسازد، اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند وقتی ببیند که گرگ میاید، گوسفندان را میگذارد و فرار میکند. آنگاه گرگ به گله حمله میکند و گوسفندان را پراکنده میسازد. او می گریزد چون مزدور است و به فکر گوسفندان نیست" (یوحنا باب ۱۰ آیه ۱۱-۱۳).

آیات فوق این نکته را برجسته میکنند که شبان مزدور آن کسی است که برای منافع خود کار میکند و هیچ محبتی نسبت به گوسفندان ندارد، او قبل از اینکه به فکر نجات گوسفندان باشد به فکر نجات خود است، به همین دلیل زمانیکه می بیند گوسفندان در خطر هستند آنها را رها کرده و فرار میکند. لیکن شبان نیکو بر خلاف شبان مزدور، آن کسی است که جهت حمایت و دفاع از گوسفندان آماده است تا جان خود را برای آنها فدا سازد چون آنها را دوست دارد و محبت می نماید. علامت بارز شبان نیکو فداکاری و از خود گذشتگی است نه خود خواهی و منفعت طلبی. در ضمن محبت عیسی شبان نیکو به گوسفندان در محبت پدر ریشه دارد، به همین دلیل او می فرماید: "پدر مرا دوست دار زیرا من جان

دوستان گرامی، موضوع «شبان نیکو» یکی از زیباترین موضوعاتی است که درباره آن انجیل مقدس سخن میگوید. یوحنا رسول در باب ۱۰ انجیل خود بدین مطلب اختصاص داده است. در ضمن انبیای عهد قدیم نیز مانند حزقیال و ارمیا و زکریا درباره «شبان» صحبت کردند. حزقیال نبی در رابطه با شبان چنین میگوید: "بنابراین ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید: به حیات خود سوگند، چون گوسفندان من شکار شده اند و خوراک حیوانات وحشی شده اند زیرا شبانی نبود و به دلیل اینکه شبانان من به جستجوی گوسفندانم نرفته اند و خود را خوراک داده اند و نه گوسفندان را... من خداوند متعال، خودم به جستجوی گوسفندانم می پردازم و از آنها مواظبت خواهم نمود" (حزقیال نبی باب ۳۴ آیه ۷-۸ و ۱۱).

با فرستادن پسر محبوب خود خداوند متعال و مهربان به قولش عمل کرد. عیسی مسیح همان شبان نیکو است که برای نجات گوسفندانش جان خود را روی صلیب فدا نمود. او آمد تا گوسفندان گمشده را پیدا کند و بیمار را شفا بخشد و گرسنه و تشنه را سیر نماید. رسالت شبانی عیسی مسیح در محبت ریشه دارد و چون فدا کردن جان در راه دیگران بالاترین و کاملترین نشانه محبت است، او حاضر شد تا مرگ و مرگ بر روی صلیب را بپذیرد. "محبتی از این بزرگتر نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند" (انجیل یوحنا باب ۱۳/۱۵) و "محبت خدا از این طریق به ما آشکار گردید که خدا پسر یگانه

خود را فدا میکنم تا آنرا بار دیگر باز یابم" (یوحنا باب ۱۰ آیه ۱۷).

دوستان عزیز: ما مسیحیان باید خدا را شکر و سپاس گوئیم چون عیسی مسیح شبان نیکوی ما است. او هرگز ما را فراموش نمی کند، مخصوصاً در حین مشکلات و سختیها و ناملایمات او با ما است تا اینکه ناامید و مأیوس نشویم. اگر گاه گاهی احساس می کنیم که تنها هستیم علتش این است که ما با او نیستیم، ما هستیم که او را فراموش می کنیم. مطالعه دقیق متن انجیل «شبان نیکو» باید این اطمینان را به ما بدهد که در طول زندگی ما روی زمین یک همراهی و یک دوستی وفادار و امین را داریم که سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح است. او ما را دقیقاً و عمیقاً می شناسد یعنی محبت می نماید. کلمه «شناخت» طبق کتاب مقدس به معنی محبت کردن و با هم زندگی کردن می باشد. اما سئوالیکه مطرح میشود این است: آیا چنانکه او ما را می شناسد، ما نیز او را می شناسیم؟

آیا نسبت به او همان محبتی را داریم که او نسبت به ما دارد؟

به نظر من پاسخ همه ما تا حدی منفی خواهد بود، چون اگر هر یک از ما زندگی خود را صادقانه در برابر پیام انجیل بررسی کند بدین نتیجه خواهیم رسید که متأسفانه بین آن چیزی که انجیل مقدس از ما می خواهد و طرز زندگی روزمره هر یک از ما فاصله زیادی و شاید تضاد و تناقضی هم هست. آیا برخی از رفتارها و عکس العملهای ما باعث لغزش دیگران و دلسرد شدن آنها از کلیسا نمی شود؟

با قرائت این مقاله سعی کنیم تا «گوسفندان نیکو» برای «شبان نیکو» باشیم. به طرز و شیوه زندگی مسیحی مان یک بازنگری عمیق انجام دهیم تا اینکه نکات ضعف را تشخیص داده و آنها را بر طرف کنیم. حضور ما در کلیسا جهت مشارکت در مراسم مذهبی مخصوصاً روزهای یکشنبه می تواند منشأ فیض و برکت بزرگی برای تقویت ایمان و رشد دادن به زندگی مسیحی مان باشد. نماز قربانی مقدس که هر یکشنبه برگزار میشود به ما یادآوری میکند که عیسی مسیح شبان نیکو ما را صدا میکند تا

مهمانان او باشیم و بر سر سفره مقدس بدن و خون او بنشینیم و از آن بخوریم و بنوشیم. چون او فرمود: "یقین بدانید که اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او نیاشامید در خودتان حیات ندارید. هرکه بدن مرا بخورد و خون مرا بیاشامد حیات جاودان دارد و من در روز آخر او را زنده خواهیم ساخت. زیرا بدن من خوراک حقیقی است و خون من نوشیدنی حقیقی است. هرکه بدن مرا بخورد و خون مرا می آشامد در من ساکن است و من در او" (انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۵۳-۵۶).

از روح القدس مصرانه خواهیم تا هر چه بیشتر قلب خود را برای شنیدن صدای دلنشین شبان نیکوی ما عیسی مسیح آماده سازد و ما را به گوسفندان نیکو و وفادار مبدل کند و از شبانان مزدور و خود خواه نجات بخشد. "خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود، در چمنزارهای سر سبز مرا می خواباند. در کنار آبهای آرام مرا رهبری میکند. جان تازه ای به من می بخشد و به خاطر نام خود مرا براه راست هدایت می نماید" (مزمور ۲۳ آیه ۱-۳).

خدمتگزار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم خلیفه گری آشوری کلدانی کاتولیک تهران

## دنیا از آن من است

امروز در اتوبوس دختری را دیدم با موهای طلایی  
به او غبطه خوردم خیلی بشاش به نظر میرسید  
هنگام پیاده شدن در راهروی اتوبوس میلنگید  
او فقط یک پا داشت و با عصا راه می رفت  
اما هنگام عبور لبخند می زد

اوه خدایا مرا به خاطر گله هایم ببخش!

من دو پا دارم

دنیا از آن من است

توقف کردم تا آبنبات بخرم

جوانی که آن را می فروخت خیلی سرش شلوغ بود با او صحبت کردم

و هنگامی که او را ترک کردم گفتم: "مرسی شما خیلی مهربان هستید . از صحبت با افرادی مثل

شما لذت میبرم . من نابینا هستم"

اوه خدایا ! مرا ببخش به خاطر گله هایم

من دو تا چشم بینا دارم

دنیا از آن من است

مدتی بعد وقتی در خیابان قدم میزدم

کودکی با چشمان آبی دیدم که ایستاده بود و بازی دیگران را تماشا می کرد

لحظه ای توقف کردم و گفتم: عزیزم تو چرا با آنها بازی نمیکنی؟

بدون آنکه عکس العملی نشان دهد رو به رو را نگاه میکرد

فهمیدم که او نمیشنود

مرا ببخش به خاطر گله هایم! اوه خدایا

من دو گوش شنوا دارم

دنیا از آن من است

با پاهایی که مرا به هر کجا می برد

با چشمانی که می تواند طلوع خورشید را نظاره گر باشد

با گوش هایی که چیزها پی را که باید بدانم میشنود

اوه خدایا! مرا ببخش به خاطر گله هایم

من سلامت هستم و دنیا از آن من است

### «شب‌ی که به سیرک نرفتم»

یادم می‌آید وقتی که نوجوان بودم ، یک شب با پدرم در صف خرید بلیط سیرک ایستاده بودیم. جلوی ما ، یک خانواده پر جمعیت ایستاده بودند و به نظر می‌رسید پول زیادی نداشتند. شش بچه که همگی زیر دوازده سال بودند ، لباس های کهنه ولی در عین حال تمیزی پوشیده بودند.

بچه ها همگی با ادب بودند. دو تا دو تا پشت پدر و مادرشان ، دست همدیگر را گرفته بودند و با هیجان در مورد برنامه ها و شعبده بازی هایی که قرار بود ببینند ، صحبت می کردند. مادر بازوی شوهر را گرفته بود و با عشق به او لبخند می زد. وقتی به باجه بلیط فروشی رسیدند ، متصدی باجه از پدر خانواده پرسید: «چند عدد بلیط می خواهید؟»

پدر جواب داد: «خواهشاً شش بلیط برای بچه ها و دو بلیط برای بزرگسالان»

متصدی باجه قیمت بلیط را گفت: پدر به باجه نزدیک شد و به آرامی پرسید: «ببخشید ، گفتید چقدر؟» متصدی باجه دوباره قیمت بلیط ها را تکرار کرد. پدر و مادر بچه ها با ناراحتی زمزمه کردند. معلوم بود که مرد پول کافی نداشت و حالا فکر می کرد به بچه های کوچکش چه جوابی بدهد؟

ناگهان پدرم دست در جیبش کرد و یک اسکناس ۲۰ دلاری بیرون آورد و روی زمین انداخت. بعد خم شد ، پول را از زمین برداشت ، به شانه مرد زد و گفت: «ببخشید آقا ، این پول از جیب شما افتاد! مرد که متوجه موضوع شده بود ، همانطور که اشک از چشمانش سرازیر می شد ، گفت: «متشکرم ، متشکرم آقا»

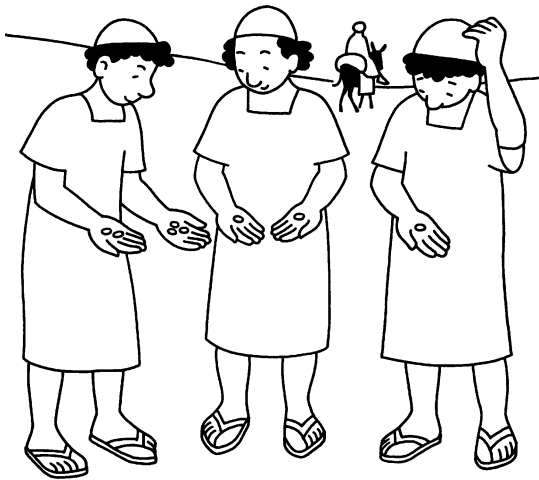
پدر خانواده مرد شریفی بود ولی در آن لحظه برای اینکه پیش بچه ها شرمندة نشود ، کمک پدرم را قبول کرد.

بعد از این که بچه ها داخل سیرک شدند ، من و پدرم از صف خارج شدیم و به طرف خانه حرکت کردیم. ما آن شب به سیرک نرفتم.

«آنتوان پرلین»

هر کس خدا را آنطوری که خودش را می بیند تصور می کند:  
 اگر خود را گناهکار می بیند ، خدا برایش یک قاضی است.  
 اگر پشیمان است ، خدا را یک بخشنده می داند.  
 اگر شخص رحیمی است ، به رحمت بی پایان خدا می اندیشد.  
 اگر شخص فروتن و شیرینی است ، بیش از هرچه خیرخواهی خدا بر او عیان است.  
 اگر به درجه ای از دانایی و حکمت رسد خود را در مقابل دریایی از حکمت خدا می بیند.  
 اگر از خشم و غیظ می پرهیزد و در وی آرامش حاکم است ، بر پاکی بی پایان الهی تعمق می کند.  
 اگر ایمان در او همواره می درخشد متوجه می شود که برای کارهای خدا توجیه ای وجود ندارد چون راههای او راههای انسان نیست.  
 و نهایتاً اگر این انسان به درجه "محبت" رسد می بیند که خدا فقط محبت است.  
 وقتی خدا را می توانی "آنکه هست" ببینی ، که تو شبیه او شده باشی.

آقای می خواست به مسافرت برود ، پس غلامان خود را صدا کرد و ثروتش را به ایشان سپرد.  
به اولی پنج کیسه طلا سپرد به دومی دو کیسه و به سومی یک کیسه.



آنکه پنج کیسه داشت با آن کار کرد و پنج کیسه دیگر  
سود برد. آنکه دو کیسه داشت با آن کار کرد و دو  
کیسه دیگر سود برد و اما آنکه یک کیسه داشت آن را  
در گوشه ای گذاشت.

وقتی آقا از مسافرت برگشت غلام اول پنج کیسه را  
نشان داد و پنج کیسه ای که سود برده بود را هم به  
آقایش داد و او را خوشحال کرد. آقایش هم به او شادی  
بسیاری داد. همینطور غلامی که با دو کیسه اش ، دو  
کیسه دیگر نیز سود برده در شادی آقایش شریک شد.

اما سومی که هیچ کاری نکرده بود تا سودی ببرد ، آقایش دستور داد تا آنچه را که داشت هم از او پس  
بگیرند و او را تنها گذاشتند.

(انجیل متی ۱۴/۲۵-۳۰)

با این مثل هم عیسی از ما می خواهد تا با زندگی برحسب انجیل مردمان خوشبختی بشویم.

یک گنج حقیقی

عیسی در این مثل از ما نمیخواهد که فقط دنبال پول باشیم.  
زیرا از نظر عیسی پول و ثروت بهترین راه خوشبخت شدن نیستند.

معنی این مثل

می توان گفت که آقای این غلامان - همان خداوند است و غلامان او هر یک از ما هستیم. گنجی که خدا به ما  
سپرده است "کلام او" می باشد. خدا از هر یک از ما می خواهد تا برحسب "کلامش" زندگی کنیم زیرا  
کلام خدا زنده است و ثمره بسیار می آورد.

مثلاً یکدیگر را دوست داشته باشیم - به هم اطمینان کنیم ، همدیگر را ببخشیم.

این مثل به ما می آموزد که اگر آنچه را انجیل می گوید زندگی کنیم زندگی ما پر ثمر میگردد.

دلیل برکات خدا برای هر انسان

وقتی ما از کسی یک هدیه میگیریم ، بهترین راه تشکر به کار بردن آن هدیه می باشد. در حالی که در این  
مثل غلام سوم هدیه ای را که دریافت کرده بود ، بی ثمر گذاشته بود. او نفهمید که خدا به او چه برکتی  
داده بنابراین نتوانست ثمرات این برکات را در زندگیش بفهمد و ببیند. به همین دلیل خود را بدبخت دید.

## کارهای نیک

۱۰- به خاطر داشته باش که گاه سکوت بهترین پاسخ است.

۱۱- شرافتمندانه ؛ تا هرگاه بیش تر عمر کردی ، با یادآوری زندگی خویش دوباره شادی را تجربه کنی.

۱۲- زیر ساخت زندگی شما ، وجود جوی از محبت و عشق در محیط خانه و خانواده است.

۱۳- در مواقعی که با محبوب خویش ماجرا می کنی و از او گله داری ، تنها به موضوعات کنونی پرداز و سراغی از گلایه های قدیم نگیر.

۱۴- دانش خود را با دیگران در میان بگذار. این تنها راه جاودانگی است.

۱۵- با دنیا و زندگی زمینی بر سر مهر باش.

۱۶- سالی یک بار به جایی برو که تاکنون هرگز نرفته ای.

۱۷- بدان که بهترین ارتباط ، آن است که عشق شما به هم ، از نیاز شما به هم سبقت گیرد.

۱۸- وقتی می خواهی موفقیت خود را ارزیابی کنی ، ببین چه چیز را از دست داده ای که چنین موفقیتی را به دست آورده ای.

۱۹- در عشق و آشپزی ، جسورانه دل را به دریا بزن.

۱- به خاطر داشته باش که

عشق های سترگ و دستاوردهای عظیم ، به خطر

کردن ها و ریسک های بزرگ محتاج اند.

۲- وقتی چیزی را از دست دادی ، درس گرفتن از آن را از دست نده.

۳- این سه میم را از همواره دنبال کن:

\* محبت و احترام به خود را

\* محبت به همگان را

\* مسئولیت پذیری در برابر کارهایی که کرده ای

۴- به خاطر داشته باش دست نیافتن به آنچه می جویی ، گاه اقبالی بزرگ است.

۵- اگر می خواهی قواعد بازی را عوض کنی ، نخست قواعد را فرا بگیری.

۶- به خاطر یک مشاجره ی کوچک ، ارتباط بزرگ را از دست نده.

۷- وقتی دانستی که خطایی مرتکب شده ای ، گام هایی را پیاپی برای جبران آن خطا بردار.

۸- بخشی از هر روز خود را به تنهایی گذران.

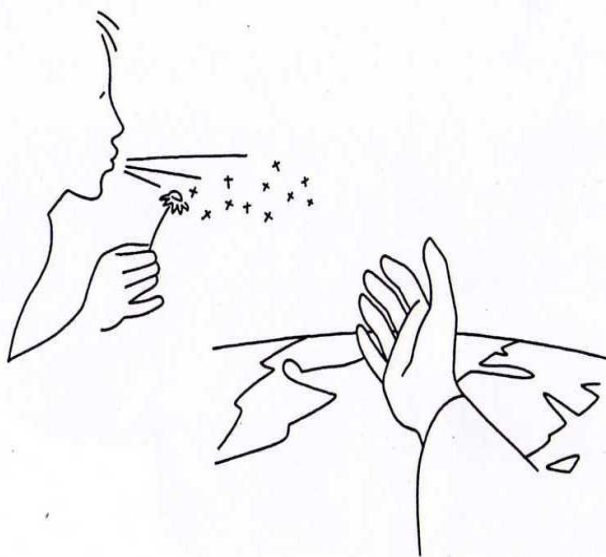
۹- چشمان خود را نسبت به تغییرات بگشا ، اما ارزش های خود را به سادگی در برابر آنها فرو مگذار.

## حکایت شن ها

- چطور بدانم که حقیقت دارد؟  
- همین است. اگر هم باور نمی کنی ، می توانی تبدیل به مرداب شوی ، تازه باید سالها منتظر بمانی تا مرداب شوی . در هر حال تو دیگر یک رودخانه نخواهی بود.  
صدای بیابان: قسمت اصلی وجود تو توسط باد برده خواهد شد و تبدیل به رودخانه خواهد گشت . امروز هم به راستی سراسر وجود تو "رودخانه" نیست.

آنگاه رودخانه دستان خود را به سوی باد دراز کرد و باد نیز او را عاشقانه در آغوش گرفت و به دور دورها برد. به محض اینکه به قله کوهی رسیدند باد از رودخانه جدا شد و حاصل این جدایی اشک هایی بودند که به شکل قطرات باران در آغوش کوه فرو می ریختند آنگاه صدای جوی پر آبی که از کوه سرازیر می شد به گوش رسید: اکنون به راستی دریافتم که هویت اصلی من چیست؟  
حالا شاید معنی این مثل را بهتر بفهمید:  
راهی که رودخانه حیات هر انسانی از آن عبور می کند ،

بر شن ها نقش بسته است!



رودخانه پرآبی که از کوههای جوان سرچشمه می گرفت ، نواحی بسیاری را زیر پا نهاد تا به شن صحراها رسید. سعی کرد تا آن ناحیه را هم با جوش و خروش فراوانش زیر پا بگذارد ، چنانکه با نواحی قبل کرده بود ؛ اما بتدریج دریافت که لحظه به لحظه از خروزش کاسته می شود و شن ها ، آب رودخانه را به خود می مکند.

رودخانه مطمئن بود که گذر از صحرا حکم تقدیرش است و باید این آزمایش را هم سربلند طی می کرد. در این اثنا صدایی از بیابان برخاست و گفت: باد ، بیابان را طی می کند ، رودخانه هم می تواند چنین کند!  
اما رودخانه متوجه بود که در هر صورت ، شن ها دارند بشدت آن را می مکند ، در حالیکه باد با پرواز پیروزمندانه خود بیابان را پشت سر می گذاشت.

صدا گفت: اگر می خواهی به سبک همیشگی ات بیابان را رد کنی ، چیزی از تو نمی ماند. یا باید رضایت بدهی بخار شوی یا باید تبدیل به یک مرداب گردی. باید بگذاری باد ترا به مقصد منتقل کند.

- "چطور؟"

- بگذار باد ترا جذب کند.

این برای رودخانه مرگ بود. هیچ وقت تصور نمی کرد که یک روز بخار شود. نمی خواست هویت خویش را از دست بدهد ، نمی دانست می تواند دوباره رودخانه شود یا نه؟  
شن به حرف آمد و به رودخانه گفت: باد همه کارها را انجام می دهد. او ترا بخار می کند و به آن سوی بیابان می برد. آنگاه از آسمان به زمین فرو می آیی ، باران می شوی و از نو جان می گیری.

## اخبار و تقویم کلیسایی

یکشنبه ۱۲ مهر ۹۴ = ۴ اکتبر ۲۰۱۵، یکشنبه سوم صلیب.

عهد عتیق: اشعیا فصل ۲۶ آیه ۱ الی ۱۹

رساله: فیلیپیان فصل ۴ آیه ۴ الی ۲۳

انجیل: متی فصل ۱۵ آیه ۲۱ الی ۳۸

یکشنبه ۱۹ مهر ۹۴ = ۱۱ اکتبر ۲۰۱۵، یکشنبه چهارم صلیب.

عهد عتیق: اشعیا نبی فصل ۳۳ آیه ۱ الی ۱۴

رساله: اول قرنتیان فصل ۱۴ آیه ۱ الی آخر باب

انجیل: متی فصل ۱۸ آیه ۱ الی ۱۸

یکشنبه ۲۶ مهر ۹۴ = ۱۸ اکتبر ۲۰۱۵، یکشنبه اول موسی.

عهد عتیق: اشعیا نبی فصل ۴۰ آیه ۱ الی ۱۷

رساله: دوم قرنتیان فصل ۱ آیه ۱ الی فصل ۲ آیه ۱۶

انجیل: متی فصل ۲۰ آیه ۱ الی ۱۶

یکشنبه ۳ آبان ۹۴ = ۲۵ اکتبر ۲۰۱۵، یکشنبه دوم موسی. این یکشنبه روز انتشار ایمان لقب گرفته است.

عهد عتیق: اشعیا نبی فصل ۴۰ آیه ۱ الی فصل ۴۱ آیه ۷

رساله: غلاطیان فصل ۵ آیه ۱ الی آخر باب

انجیل: لوقا فصل ۸ آیه ۱ الی ۵۶

**ساده‌ترین کار جهان این است که خود باشی**

**و دشوارترین کار جهان این است که کسی**

**باشی که دیگران می‌خواهند.**